



نشریه دانشجویی ستاپ

بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان مشهد  
پردیس شهید بهشتی

شماره ۱ - اسفند ۱۳۹۹

نشریه دانشجویی

# ستاپ

پرونده ویژه:

تعارض منافع



حرف دانشجو:

آموزش مجازی



پرونده گفتنی:

سند تحول





”

## بخشی از متن بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی :

در طول این چهل سال -و اکنون مانند همیشه- سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن، مایوس‌سازی مردم و حتّی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیّتها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، بزرگ کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسّنات بزرگ، برنامه‌ی همیشگی هزاران رسانه‌ی صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملّت ایران است؛ و البتّه دنباله‌های آنان در داخل کشور نیز قابل مشاهده‌اند که با استفاده از آزادی‌ها در خدمت دشمن حرکت میکنند. شما جوانان باید پیش‌گام در شکستن این محاصره‌ی تبلیغاتی باشید. در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و نومیدی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شما است. نشانه‌های امیدبخش -که به برخی از آنها اشاره شد- در برابر چشم شما است. رویشهای انقلاب بسی فراتر از ریزشها است و دست‌ودل‌های امین و خدمتگزار، بمراتب بیشتر از مفسدان و خائنان و کیسه‌دوختگان است. دنیا به جوان ایرانی و پایداری ایرانی و ابتکارهای ایرانی، در بسیاری از عرصه‌ها با چشم تکریم و احترام مینگرد. قدر خود را بدانید و با قوّت خداداد، به سوی آینده خیز بردارید و حماسه بیافرینید.

# تقدیم به ...

تقدیم به روح پر فتوح خمینی کبیر که ما همه تربیت یافته مکتب اویم. کسی که با دست نوازش پدران و پیامبران اش زنجیرهای اسارت انسانیت را در هم شکست و روح انسان های عصرش را آماده پروازی عاشقانه به ملکوت اعلی نمود.

تقدیم به حاج قاسم عزیز که تربیت یافته مکتب خمینی بود و پا در رکاب او به دیدار حق شتافت.

« برادران و خواهرانم! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است ؛ رهبری متصل و منصوب شرعی و فقهی به معصوم. خوب میدانید منزله ترین عالم دین که جهان را تکان داد و اسلام را احیا کرد ، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما ، ولایت فقیه را تنها نسخه نجاتبخش این امت قرار داد ؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما که به عنوان سنی به آن اعتقاد عقلی دارید ، بدانید { باید } بدور از هرگونه اختلاف برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه ، خیمه رسول الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی ، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید ، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف ، کربلا ، کاظمین ، سامرا و مشهد باقی نمی ماند ؛ قرآن آسیب می بیند. »

- بخشی از وصیت نامه سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی -

## فهرست

### پرونده ویژه

- ۵ ..... مقدمات
- ۶ ..... مدارس غیردولتی و فساد حاصل از تعارض منافع
- ۱۰ ..... چه خبر از وزیر ؟؟

### حرف دانشجو

- ۱۲ ..... ترمی که گذشت
- ۱۴ ..... اساتید برتر

### پرونده گفتمانی

- ۱۷ ..... تجربه ناخوشایند از سند
- ۱۸ ..... سند تحول از منظر استاد درس
- ۲۰ ..... کنکور و مسئله انتخابات

- ۲۱ ..... معرفی کتاب



# پرونده ویژه :

## تعارض منافع

# مقدمه...

مجتبی زنگویی  
دانشجوی آموزش ریاضی  
ورودی ۹۷



موضوعی که از دیرباز تاکنون نه تنها در وزارت آموزش و پرورش بلکه در جزئی ترین موقعیت های زندگی شخصی با آنها مواجه بوده ایم ، مسئله **تعارض منافع** است.

ابتدا بایستی دید تعارض منافع به چه چیزی اطلاق می شود؟ هرگاه فرد در دوراهی منافع شخصی و منافع عمومی قرار گیرد و بخواهد یکی از این دو منفعت را انتخاب کند ، به تعارض منافع رسیده است که انتخاب نادرست وی می تواند منشأ فساد باشد. از طرف دیگر انتخاب صحیح او ، زمینه ساز عدالت اجتماعی خواهد شد. در ارتباط با تعارض بین مصالح فرد و اجتماع ، یک اصل که در همه حال باید آنرا مد نظر داشت و قوانین فرعی از آن استنباط شود ، این است که مجموع دارایی های اجتماع متعلق به همه افراد است و مصلحت خاص افراد تنها با مراعات مصلحت عمومی اجتماع قابل احترام می باشد. در صورت تعارض بین مصالح فرد و اجتماع بدون هیچ گونه تردیدی مصالح جمع مقدم بر مصالح فرد می گردد.

در انتخاب یکی از حالت های مذکور عوامل مختلفی همچون عقاید و تعهد فرد نقش دارد که ما با نگاهی کلی پای وجدان را در این انتخاب به میان می آوریم اما آیا تنها وجدان شخص می تواند عاملی برای انتخاب صحیح در سر این دوراهی باشد؟ یقیناً نمی توان انتخاب صحیح را تنها به تعهد و وجدان شخص واگذار کرد. اینجاست که پای قانونگذاری صحیح به میان می آید. از آنجا که وزارت آموزش و پرورش به عنوان گسترده ترین نهاد کشور عمده ترین نقش را در جهت تربیت نیروی انسانی متعهد بر دوش دارد، جا دارد به این مقوله نگاه ویژه تری ببندیم.

معلمی را در نظر بگیرید که در کنار تدریس در مدرسه به تدریس در کلاسهای خصوصی در خارج از مدرسه می پردازد و برخی اوقات از کیفیت تدریس خود می کاهد و متعاقباً از دانش آموزان می خواهد در کلاس خصوصی او شرکت کنند. یا مدیر مدرسه ای را در نظر بگیرید که علاوه بر مدیریت مدرسه دولتی ، موسس مدارس غیرانتفاعی یا آموزشگاه های کنکور بوده و سعی در سوق دادن دانش آموزان به آموزشگاه خود دارد و یا حضور ذی نفعان در عرصه های سیاست گذاری و تصمیم گیری و.....

اینها نمونه هایی از مصادیق وجود تعارض منافع در این وزارت گسترده بود و یقیناً گره بزرگی برای تحول در نظام تعلیم و تربیت خواهند بود. میتوان گفت موثرترین اقدام برای مبارزه با فساد حاصل از تعارض منافع ، تصویب قوانینی در راستای جلوگیری از ایجاد موقعیت هایی برای رویارویی منافع خصوصی و عمومی است. چندی پیش شاهد بخشنامه مدیریت تعارض منافع از سوی وزیر آموزش و پرورش ( محسن حاجی میرزایی ) بودیم. بخشنامه ای که هرچند پوشاننده قسمت بسیار کوچکی از این معضل بزرگ بود و می شد به آن بعنوان روزهی امیدی به سوی مبارزه با فساد و تعارض منافع نگاه کرد اما با عزل و نصب های ناشی از آن دیدیم جناب وزیر خودشان هم دچار تعارض منافع شده اند! متأسفانه با اینکه مدیران ارشد وزارت آموزش و پرورش شامل این بخشنامه می شدند اما اقدام ویژه ای در جهت برخورد با ایشان صورت نگرفت مگر تغییر سمت آنان به پست های کلیدی. بی شک اقدام هایی نظیر بخشنامه اخیر ملزوم شفافیت در عملکرد گسترش شمول بر همه مصادیق و اقدام قاطع می باشد.



# مدارس غیردولتی

و

## فساد حاصل از تعارض منافع



دکتر مجتبی همتی فر

دکترای فلسفه تعلیم و تربیت

مدیر پردیس تربیتی توانا

بینیم؟ برای مثال آقای فانی در برنامه ۱۰۰ روزه‌ای که در سال ۹۲ ارائه می‌کند، بخشی از چالش‌های آموزش و پرورش را می‌گوید. یکی از بندهایش جالب است می‌گوید با این تعبیر البته که: «توسعه بی رویه مدارس دولتی، نمونه مردمی، نمونه دولتی، هیئت امنایی و سمپاد و ...، باعث کم رغبت شدن سرمایه‌گذار در مدارس غیردولتی شده است.» اساساً برای او ارزش و مطلوبیت چه بوده؟ نگاه سرمایه‌گذار. رغبت داشتن سرمایه‌گذار به تأسیس مدارس غیردولتی و حالا مدارس دولتی با کیفیت که توسعه پیدا کرده‌اند را رقیبان خود می‌داند و می‌گوید اساساً غلط است. کیفیت کلان آموزش و پرورش و تربیت را نگاه نمی‌کند.

”

هنگامی که از تعارض منافع صحبت می‌کنیم، همین تقابل منفعت شخصی با منفعت عمومی و سازمانی است. فرد موقعی که می‌خواهد تصمیم بگیرد طبیعتاً باید منفعت عمومی را لحاظ کند. این که منفعت عمومی به نحوی تحت تاثیر منافع شخصی آن فرد، آن گروه، آن موسسه غیردولتی یا آن جناح سیاسی و... قرار می‌گیرد، اینجا ما از تعارض منافع صحبت می‌کنیم که باعث می‌شود منافع عمومی آن سازمان تحت الشعاع قرار بگیرد.

در معنای کلمه باشد و چه غیرانتفاعی در معنای مفهومی باشد به هر حال مراودات مالی دارد. بیشتر این مدارس به سمت بنگاهی شدن حرکت کرده‌اند. به دلایلی از ابتدای تأسیس این مدارس در انقلاب اسلامی، فرهنگی بودن و سابقه آموزشی داشتن یکی از مولفه‌های مدیران مدارس شده بود که البته بعداً حذف شد. برای ترویج این مدارس و اینکه این‌ها جا بیفتند، سیاستی را اتخاذ کردند که خود مدیران آموزش و پرورش - از وزیران و مدیران گرفته تا رده‌های پایین - سوق داده شوند و تشویق شوند که مجوز بگیرند و مدرسه تأسیس بکنند. در نگاه اول با دید ترویج سواد که می‌نگریم، خب خیلی هم خوب است مدرسه تأسیس کنیم اما به تدریج که جنبه اقتصادی و انتفاعی مدارس پررنگ می‌شود و خود اینها به لحاظ تعداد به حدی می‌رسند که منافع جدیدی پیدا می‌کنند، این چالش پیش می‌آید که یک فردی که در مرجع تصمیم‌گیری قرار دارد - وزیر است یا معاون وزیر است یا عضو شورای عالی آموزش و پرورش است -، می‌خواهد درباره این مدارس فکر کند و تصمیم بگیرد، از طرفی خود او نیز مدرسه دارد یا به هر نحوی ذی‌نفع است. آیا تصمیم می‌گیرد که از کیفیت آموزش و پرورش دفاع کند؟ آیا متولی مدارس دولتی خودش را می‌داند؟ یا نه، آن جا که قرار می‌گیرد، نیم نگاهی به این مدارس دارد؟ یا اساساً مدافع حقوق آن مدارس باشد در وزارت آموزش و پرورش یعنی به جای آنکه به مسئولیت و شانی که دارد توجه کند، وجه دیگری پیدا می‌کند؛ گویی نماینده آنهاست در این وزارت. کجا این را می

بسم الله الرحمن الرحيم  
در هر عرصه‌ای، وقتی یک دوگانه شکل می‌گیرد که در آن عده‌ای تصمیم می‌گیرند و عده‌ای قرار است انجام بدهند و اجرا کنند و هر کدام منفعت‌هایی دارند چه منفعت‌های عمومی و چه منفعت‌های شخصی، چالش‌هایی پیش می‌آید. کسانی که در راس تصمیم‌گیری و تدوین برنامه‌ها و سیاست‌ها قرار دارند، بین منفعت شخصی خود و منفعت آن سازمان و یا منافع عمومی دوگانه‌ای می‌بینند. در واقع آنها یک شان حقیقی دارند و یک شان حقوقی. مثلاً وزیر آموزش و پرورش در جایگاه حقیقی در واقع یک شهروند عمومی است ولی در دایره حقوقی یک مسئولیتی و یک داشته‌هایی دارد. از جمله حق امضا و حق تصمیم و ... . هنگامی که از تعارض منافع صحبت می‌کنیم، همین تقابل منفعت شخصی با منفعت عمومی و سازمانی است که فرد موقعی که می‌خواهد تصمیم بگیرد طبیعتاً باید منفعت عمومی را لحاظ کند. این که منفعت عمومی به نحوی تحت تاثیر منافع شخصی آن فرد، آن گروه، آن موسسه غیردولتی یا آن جناح سیاسی و... قرار می‌گیرد، اینجا ما از تعارض منافع صحبت می‌کنیم که باعث می‌شود منافع عمومی آن سازمان تحت الشعاع قرار بگیرد.

مثال بارز آن را در مدارس غیر دولتی داریم. مدارس غیر دولتی چه با نگاه تربیتی و چه با نگاه اقتصادی به هر حال مراودات مالی دارند. چه غیرانتفاعی

اساساً یکی از چالشهای که تعارض منافع پیش می آورد این است که مانع انجام وظیفه و مسئولیت درست آن فرد در آن سازمان می شود. گاهی آن شخص از فلان اشکال چشم پوشی می کند و کوتاه می آید یا حتی سیاست گذاری به نفع آن گروه خاص می کند.

دارند، بخش های مختلف از جمله آموزش و پرورش را می خواهند واگذار کنند به بخش خصوصی یعنی همان خصوصی سازی. این الگو تدوین ساختاری، یکی از الگوهای توسعه و جزو توصیه های صندوق بین المللی پول است که خودش جریان جالب خودش را دارد. در کشور ما نیز این سیاست وجود دارد. واگذاری به بخش خصوصی، چه در صنعت و چه در آموزش و پرورش، مبنا و اصل قرار گرفته است لذا به جای تقویت مدارس دولتی چه بسا حتی به دنبال تضعیف آنها نیز به اشکال مختلف هستند. احتمال عامدانه بودن آن زیاد است اما ناخواسته چون بخش خصوصی برای آنها موضوعیت پیدا کرده است، بخش دولتی ضعیف می شود یا به تعبیری مستضعف نگه داشته می شود تا مردم رغبت پیدا کنند به مدارس غیردولتی. برای مثال مدیر مدرسه دولتی، دانش آموزان خویش را به مدرسه غیردولتی معرفی می کند. چرا این اتفاق می افتد؟

### فرهنگ سازی فالت

یک بخش آن به خاطر فرهنگ سازی است که اتفاق افتاده. خود من اوایی که مدارس غیرانتفاعی داشت راه می افتاد، در مدرسه دولتی درس می خواندم و معلم نیز بالا بود. از آن دولتی های پایین شهر هم بود. هنگامی که پدر و مادرم مشورت کردند که پسرمان را کجا بفرستیم؟ به آنها گفتند: دولتی که نفرستید حیف می شود. ببریدش به مدرسه غیردولتی فلانی که نزدیک شما هم هست. خود آن شخص مدیر مدرسه دخیل نبود اما جنبه فرهنگی داشت. به تدریج خود این ها هم داخل شدند. به چند شکل؛ یکی این که خود این افراد موسس

رشته ها و مناطق آموزشی، این قید وجود دارد که اگر دانش آموز بخواهد مدارس دولتی برود باید در همان منطقه محل سکونت برود و همزمان در آن محدوده سکونت مدرسه غیر دولتی همان رشته نیز وجود دارد. شواهدی هست که آموزش و پرورش ظرفیت آن مدارس دولتی را در آن رشته کم کرده و از آن طرف مدرسه غیر دولتی آن فرصت را دارد ظرفیت خود را افزایش دهد.

### نقشه هدایت تحصیلی

مثلاً در همان قضیه هدایت تحصیلی که چند سال پیش آمد. گفتند که اگر فرزند شما می خواهد برود رشته مثلاً ریاضی، باید این آزمون ها را طی کرده باشد. استدلال این بود که ما بر اساس نیازسنجی و ظرفیت شناسی خود به این نتیجه رسیدیم که نباید این تعداد دانش آموز به این مدرسه و این رشته بروند. ما گفتیم بسیار خوب است و کار کارشناسی و دقیق است. آیا برای مدارس غیردولتی نیز این آزمون ها وجود دارند؟ گفتند خیر. مثلاً شما اگر می خواهید بروی تجربی فارغ از اینکه استعداد داری یا نه یا کشور نیازی دارد یا نه، اگر پول داشته باشی می توانی بروی. و این مثال بارز تعارض منافع است؛ یعنی به اصل مسئله تعلیم و تربیت توجه نمی کنیم. خب مگر قرار نیست سیاست های کلی آموزش و پرورش لحاظ شود؟ خب چرا آنها استثنا می شوند؟ چون اگر این قاعده بخواهد حاکم بشود، آنها ضرر می کنند.

همین مثال درباره هنرستان ها نیز صادق است. برخی رشته ها همزمان هم در هنرستان های خصوصی و هم دولتی وجود دارند. یک بار تصمیم گرفته می شود که هنرستان دولتی رشته را حذف کند یا ظرفیت آن را کاهش دهد، خب این باعث افزایش تقاضا برای ثبت نام در هنرستان های خصوصی میشود. لذا چالش های اصلی که پیش می آید در همین بحث دوگانه دولتی و خصوصی است که تعارض منافع به شکل جدی در آن مطرح است.

### نگاه خصوصی سازی

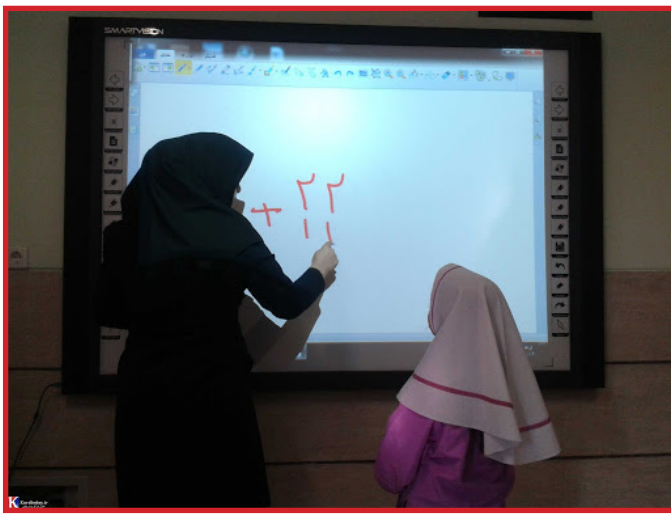
اما فقط این نیست. یک نگاه کلان تر وجود دارد، کلانتر از تعارض منافع در راهبری نظام تعلیم و تربیت. دولتهایی که فضای مدیریتی آنها جنبه لیبرالی و نئولیبرالی

این که می گویند مدارس خصوصی ضرر کرده اند، همه اینها را می توان با دید تعارض منافع تحلیل کرد. کلان نگاه کنیم؛ آیا این سیاست باعث شده است که نمره و سطح تربیتی بچه ها ارتقا پیدا کند؟ در توسعه مدارس غیردولتی، نگاه تعارض منافع این جا بروز پیدا می کند و دوگانه مدارس غیر دولتی یا دولتی ایجاد می شود. در آن دوره می بینیم که بیشترین اهتمام دولت در سند، روی قانون مدارس غیردولتی، تقویت و افزایش آنهاست و دست می گذارد روی طرح خرید خدمات یا طرح های مشابه و از آن طرف مدارس سمپاد به اسم اینکه اینها فعالیت های شبه کنکوری انجام می دهند و با شعار حذف تنوع مدارس، تعداد آنها کاهش می یابد و ظرفیت آن ها کم می شود. از آن طرف به شدت دنبال افزایش مدارس غیردولتی بودند یعنی از حدود ۸٪ به ۱۳ تا ۱۴٪ می رسد؛ یعنی ۶ الی ۷٪ درصد تعدادشان افزایش پیدا می کند.

این سیاست ها مستقیماً از شورای عالی آموزش و پرورش اتخاذ می شود. یکی از مثال های جالبی که خود متولیان تصمیم گیری، در این مدارس خودشان دخیل اند مثال آقای فلانی است که عضو شورای عالی آموزش و پرورش است و همسرشان نیز همینطور. (شورای عالی آموزش و پرورش از شوراهای اصلی سیاستگذار امر تعلیم و تربیت است.) این دونفر خودشان مدارس خصوصی دارند. نمی خواهم بگویم منفعت شخصی میبرند یا نه ولی وقتی تصمیمی می خواهد گرفته شود، نفع شخصی خودش را در آن تصمیم لحاظ می کند. اگر نگویم همیشه این اتفاق می افتد و فساد پیش می آید، می توانیم بگویم خود به خود موقعیت تعارض منافع ایجاد می شود. خوب چرا باید آن ها را در چنین موقعیت فسادزایی قرار دهیم؟!

اساساً یکی از چالشهایی که تعارض منافع پیش می آورد این است که مانع انجام وظیفه و مسئولیت درست آن فرد در آن سازمان می شود. گاهی آن شخص از فلان اشکال چشم پوشی می کند و کوتاه می آید یا حتی سیاست گذاری به نفع آن گروه خاص می کند. حالا این ها متنوع هستند؛ در انتخاب





بودند یعنی همزمان که مدیر مدرسه غیر دولتی بود ، موسس مدرسه غیردولتی هم بود. این اتفاق با یک شیب نرم و با یک ظرافت خاصی رخ داد. یا توجه کرده باشید برای اینکه جامعه را ترغیب کنند ، برای فرهنگیان تخفیف قائل شدند. نمی‌دانم این سیاست آموزش و پرورش بود یا خود مدارس غیر دولتی؟! این که برای فرزندان فرهنگیان تقریباً ۵۰ درصد تخفیف برای ثبت نام در مدارس غیردولتی قائل شدند. هنگامی که من در مدرسه غیر دولتی درس می‌خوانم ۲۰ یا ۳۰ درصد دانش آموزان کلاس فرزندان فرهنگیان بودند. یعنی خودشان باز به یک نحو دیگری ذی‌نفع شدند. یعنی آن فرهنگی که مدیر مدرسه بود با اینکه خودش نقش مستقیم نداشت اما از فرزندش به نحو غیرمستقیم بهره می برد. لذا ترویج این مدارس به نحوی موضوعیت پیدا می کرد. وجه سوم نیز این بود که بخشی از معلمان مدارس دولتی که نیز معلمان مدارس غیر دولتی بودند ، به شکل اضافه تدریس کار می‌کردند و پول خوبی نیز می‌گرفتند. آن معلم یا مدیری که به اینجا می آمد خود او نیز دوباره بهره‌مند می‌شد یعنی کم کم فرهنگ سازمانی به نحوی شکل گرفت که منفعت شخصی باعث می‌شد که این مدارس باشند و بعد تبلیغ کنند که این مدارس ، مدارس خوبی است و این جا افتاد که مدرسه غیر انتفاعی از مدرسه دولتی بهتر است در حالی که آمار ها این را نمی گوید. البته اینکه این آمارها نیز منتشر نمی‌شود یک بحثی است.

### آمارها چه می‌گویند؟

آقای عمادی در سال ۹۵ رئیس مرکز سنجش و آموزش وزارت آموزش و پرورش بودند. نتایج امتحانات نهایی می‌رود آنجا. ایشان اولین بار گفتند که مدارس غیر دولتی‌مان عمده آنها از مدرسه دولتی هم منطقه خود ، سطحشان پایین تر است. یک فاصله چند مرتبه‌ای بین نمرات نهایی و نمرات مستمر وجود دارد. تعبیری که به کار برده می‌شود این است که نمره فروشی رخ داده است ؛ یعنی مدرسه غیر دولتی برای اینکه رضایت اولیا را جمع کند ، نمره فرزند را در مستمر ۲۰ می‌دهد اما در امتحان نهایی ، آن دانش آموز ۱۳ می‌گیرد. آقا این ۷ نمره کجا رفت؟؟ دانش آموز دولتی نیز فرضاً مستمر شده بود ۱۴ و در امتحان پایانی نیز نمره‌اش ۱۴ شده بود. این از جاهایی بود که تعارض منافع به شکل نرم اتفاق می‌افتاد ؛ یعنی ما با ترویج و ترغیب مدارس غیر دولتی به نحوی منفعت جامعه فرهنگی را تامین کردیم.

آماری که من می‌دیدم که البته به صورت رسمی منتشر نشده است ، گفته بود که ۴۰ الی ۵۰ درصد دانش آموزانی که در مدارس غیر دولتی تحصیل می‌کنند ، کارمندان دولت و فرهنگیان‌اند. انگار این تعارض منافی که در سطح کلان وجود داشت با یک شیب بسیار ملایمی کشیده شد به متن جامعه و فرهنگ سازی شد. خانواده‌هایی که خود فرهنگی‌اند و تاثیرگذارتر هستند بر اجتماع ، می‌آیند و

چه اتفاقی افتاد؟ رئیس سازمان مدارس غیردولتی خودش درگیر ماجرا بود و تعارض منافع داشت. ایشان از بدنه آموزش و پرورش نرفتند بلکه معاونت خود را جابجا کردند و به بخش دیگری از آموزش و پرورش منتقل شدند. ایشان حذف نشدند. آقا شما وقتی در وزارتخانه قرار می‌گیرید باید از حقوق عامه دفاع کنید که یکی از آنها هم می‌شود همین بخش مدارس غیر دولتی و مراکز اینچنینی. با اینکه معاونت خود را جابجا کنید مسئله حل نمی‌شود. خب این فرد دارد فرار می‌کند از قانون. خب این می‌شود یک نمونه دقیقی از منفعت و تعارض منافع. قانون را دور می‌زنند و می‌گویند من که دیگر دخیل نیستم.

در تبصره جدیدی که احتمالاً خوانده‌اید ، مجلس پیشنهاد اصلاح داده است که اقوام درجه یک نیز اضافه بشوند در کل رده ها ؛ چه وزیر چه مدیر مدرسه دولتی و... . البته آنجا نیز می‌توانند راه دور زدن قانون را نیز پیدا کنند. قانون باید دقیق تعریف شود به خاطر همین است که می‌گویم کار صوریست. اگر به تعارض منافع است ، باید تمامی زوایای آن دیده شود چرا که بناست که به واقع به عنوان یک آسیب و یک محل فسادزا حذف شود. این که ظاهر آن را تغییر بدهیم و با انتقال به بستگان درجه یک یا آشنایان ، فساد را به گونه ای دیگر رقم خواهد زد. بخشنامه طوری تنظیم شده است که با تغییرات کوچکی رفع خواهد شد. مثل خطاهای ویندوز است که می‌گویند رفرش کنید درست می‌شود.

### قانون سخت‌تر ، فساد پیچیده‌تر

اما این ظاهر کار است. یک بخش عمیق تر دارد که فرهنگ سازمانی و عمومی باید به این سمت برود. اینکه فرد وقتی مسئولیتی را قبول می‌کند ، به آن پایبند باشد. متأسفانه در فضای آموزش و پرورش هستند کسانی که هم از توبه می‌خورند هم از آخور! هم پول بیت المال را می‌خورند هم دنبال منفعت شخصی‌اند. از کارش می‌گذرد که کاسبی شخصی خود را بکند. این همان چالش اخلاق و قانون است. شما هرچقدر قانون بیشتر تصویب کنی ، فساد عمیق تر می‌شود. راه های دور زدن پیچیده‌تری بر این مسئله تعارض منافع ایجاد می‌شود. یک انسان

فرزندان خود را در مدارس غیر دولتی ثبت نام میکنند و کم کم اعتماد جامعه به این سمت می‌رود و باعث می‌شود تا آنها نیز به مدارس غیر دولتی اعتماد کنند.

### مثالی دیگر از تعارض منافع

یکی از دوستان ما تعریف می‌کرد ، در یکی از جلسات که درباره کارت سوخت تصمیم گرفته می‌شد ، نظر بر آن شد که کارت سوخت را باید به خانواده تخصیص بدهیم نه به هر خودرو. یک خانمی از اعضا مخالفت می‌کردند. با اینکه بحث کارشناسی بود اما باز هم ایشان مخالفت می‌کردند! (بحث این بود که خانواده پولدار که فرضاً پنج عضو هستند و هر پنج عضو خانواده آنها ماشین دارند ، چرا باید به هر کدام از آنها کارت سوخت اختصاص بدهیم؟! خب به خانواده یک کارت سوخت اختصاص بدهیم.) بعدها مشخص شد که ایشان و همسرشان هر کدام یک ماشین دارند. چون خود شخص دو تا ماشین دارد ، با این سیاست ملی مخالفت می‌کند. همین درباره فضای تعلیم و تربیت نیز وجود دارد. یعنی فرد ممکن است معلم یا مدیر یا موسس باشد اما در برابر منافع کلان و سیاست های ملی مقاومت می‌کند. گاهی بسیار بارز است اما در آن بحث که گفتم پنهان تر است.

### بخش نامه مدیریت تعارض منافع

در تیرماه امسال وزیر بخش‌نامه‌ای را تحت عنوان « بخش‌نامه مدیریت تعارض منافع » به مدیران کل آموزش و پرورش استان‌ها ابلاغ می‌کند که خلاصه خواستار این است که مدیران دولتی که در موسسات خصوصی و مراکز غیردولتی فعالیت و سهم دارند ، یا کار دولتی خود را انتخاب کنند یا کار غیردولتی.

نگاه کنید خود این یک مسئله جالبی دارد! آیا این بخشنامه دادن واقعی بود یا صوری؟؟ در سطح وزارتخانه

”

اگر به تعارض منافع است ، باید تمامی زوایای آن دیده شود چرا که بناست که به واقع به عنوان یک آسیب و یک محل فسادزا حذف شود. این که ظاهر آن را تغییر بدهیم و با انتقال به بستگان درجه یک یا آشنایان ، فساد را به گونه ای دیگر رقم خواهد زد. بخشنامه طوری تنظیم شده است که با تغییرات کوچکی رفع خواهد شد.



”

شما کسانی هستید که علاوه بر نشان دادن فساد های سیستم ، چرخندهای از این سیستم نیز هستید و به عنوان یک معلم فعالیت می کنید. از قضا فهم شما هم عمیق تر نیز هست. شما قرار است در بلندمدت ایفای نقش کنید.

یک معلم فعالیت می کنید. از قضا فهم شما هم عمیق تر نیز هست. شما قرار است در بلندمدت ایفای نقش کنید و حرف شما نسبت به دانشجویان سایر دانشگاهها ، حرف تخصصی تر می تواند باشد ؛ البته به صورت بالقوه.

وظیفه دقیق تر و تخصصی تری که نسبت به خود مقوله آموزش و پرورش پیدا می کنید این است که به نظرم هر از چند گاهی این مجموعه های دانشجویی مانند بسیج و جنبش دانشجویی و ... به مسائل آموزش و پرورش واکنش نشان بدهند و آن را تخصصی ادامه بدهند. من خیلی کم دیده ام که دغدغه دانشجوی های عمومی و مقطع کارشناسی مسئله تحول در آموزش و پرورش باشد. اوج واکنش آنها به چهار تا مسئله عدالت آموزشی و این تیپی است در حالی که باید وارد بشوید و در پی حل مسائل کلان تر و بنیادی تر آموزش و پرورش و نظام تعلیم و تربیت باشید.

ناجوانمردانه است. متأسفانه در سطح سیاست گذاری نیز از آنها حمایت می شود. خب اینجا مسئله ، ارتقای کیفیت نیست ؛ مسئله سودجویی و بهینه کردن قیمت تمام شده آموزش و پرورش است. در اینجا اصل هدف آموزش و پرورش گم می شود. خب مشخصاً ضربه اصلی را طبقاتی می خورند که در این دوگانه توانایی انتخاب ندارند و مجبورند مدرسه دولتی بروند. یعنی نتیجه این تعارض منافع در کف میدان ، ضعف کیفی مدارس دولتی و در طبقات جامعه عدم توانایی افراد کم بضاعت در انتخاب مدارس با کیفیت بالاتر یعنی مدارس غیر دولتی و در نهایت ایجاد بی عدالتی آموزشی است.

در واقع این شکاف اقتصادی به سمت شکاف آموزشی نیز حرکت می کند و خودش را بازتولید می کند. یعنی ما آموزش را به جای اینکه به استعداد فرد گره بزنیم ، داریم به طبقه اجتماعی و طبقه اقتصادی او گره میزنیم. البته منظور من این نیست که لزوماً همه مدارس دولتی بی کیفیت هستند و همه مدارس غیر دولتی نیز با کیفیت. ما کم نداریم مدارس دولتی که دارند رقابت می کنند با مدارس غیردولتی با کیفیت. مدرسی مثل سمپاد و نمونه دولتی و شاهد و ... . مدارس دولتی نیز هستند که از لحاظ آموزشی رقابت نمی کنند اما یک اکوسیستم سالم و فضای تربیتی مناسبی ایجاد کرده اند برای دانش آموزانشان.

#### دانشجویان کجای کارند؟

دانشجو معلمان دو شان دارند. یکی شان دانشجویی آنها که اقتضا می کند مطالبه کنند. آقا می گوید که دانشجو جوان است ، آرمان گراست و آزادی خواه است. این ویژگی ها باعث می شود که دانشجو واکنشی به این فسادها و آسیب ها بدهد. نقش آفرینی دانشجو معلمان از این جنس است که این آسیب ها را نشان بدهند.

اما یک شان دیگر شان معلمی آنهاست و شما کسانی هستید که علاوه بر نشان دادن فساد های سیستم ، چرخندهای از این سیستم نیز هستید و به عنوان

دیگری باید بر آن مسئول نظارت کند. خود آن انسان نیز امکان قرارگیری در محل تعارض منافع را دارد و این لایه ها روی هم جمع میشوند. خب تا به کجا؟؟ می توانید این را ادامه دهید؟؟ با سخت تر کردن نظارت ، فساد در لایه های پنهان تر نفوذ میکند. حالت آرمانی آن این است که خود انسان ها معلم باشند و اخلاق مدار.

#### روابط دوستانه ، راه دور زدن قانون

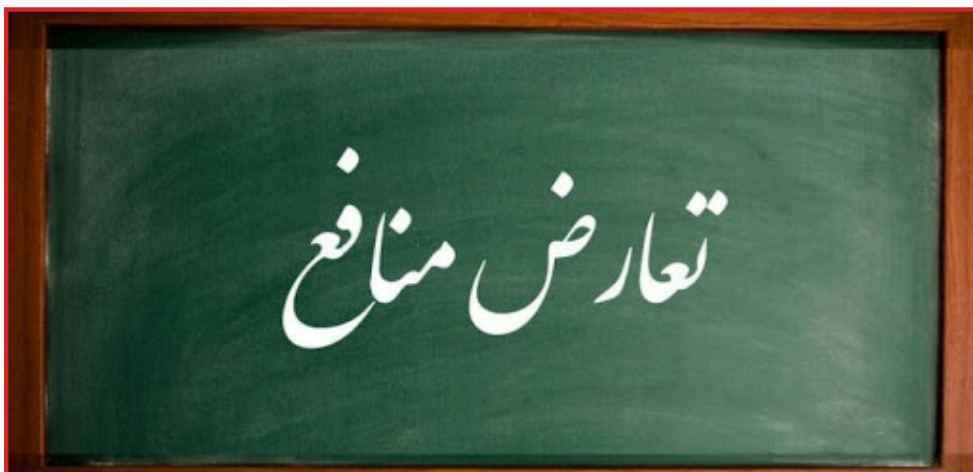
یکی از مکان های دور زدن قانون ، روابط دوستی است. خب من با شما دوستم و این دوستی نیز هیچ کجا ثبت نمی شود. شما مدرسه داری و برای دور زدن قانون ، با توجه به روابط دوستانه خود می آید و آن را به من واگذار می کنید. بخشی از مدیران مدارس غیردولتی رابطه دوستانه با خیلی از سیاسیون و افراد موثر در وزارتخانه دارند. از قدیم دوست بودند ، هم پیاله بودند یا هم رزم بودند. رابطه حقوقی بین آنها برقرار نیست اما این رابطه عاطفی در این بده بستان اثر می گذارد. آن را به عینه مشاهده می کنید.

#### راه حل : مردمی کردن

البته من مخالف مدارس غیردولتی نیستم. اعتقاد من این است که این دوگانه از اساس غلط است. هنگام تشکیل دولت موقت به سمت مدارس دولتی رقتیم و به غلط همه مدارس غیر دولتی را دولتی کردیم. بعد که دولت سازندگی آمد ، کلا مینا را بر خصوصی سازی گذاشت. در این ساختاری که عرض کردم به نظرم راه حل مردمی کردن است. ما بجای مردمی کردن تعلیم و تربیت ، سراغ الگوهای رفتیم که هدف آنها کنکور است. اقتصاد برای آنها پررنگ است. شهریه های میلیونی می گیرند که خیلی از خانواده ها واقعاً توان آن را ندارند. حتی آنهایی که مذهبی هستند نیز اول می گویند پول داری یا نه؟! در صورتی که در مدل مردمی سازی مدارس ، اول خانواده ها و خود بچه موضوعیت دارد ، بعد از این که مثبت بود درباره موضوعات علمی و بعد درباره پول صحبت می شود. یعنی به خاطر نداشتن پول کسی را رد نکنیم. خوب این یک الگوی درست در برابر دوگانه غلط خصوصی و دولتی است. در الگوی خصوصی است که منفعت اقتصادی مطرح می شود. من خودم چیزی که به ذهنم میرسد این است که باید به سمت آن الگو حرکت کنیم. البته خانواده ها در آن نقش جدی دارند.

#### شکاف اقتصادی ، شکاف آموزشی

ماموریت نظام آموزش و پرورش و در کف آن مدارس ، تربیت دانش آموزان است. اما در مدارس غیردولتی ، عمدتاً ملاک ارزیابی دانش آموزان ، کیفیت تربیت آنها مطرح نیست یعنی اگر مدرسه غیر دولتی به دانش آموز هم توجه میکند به خاطر رتبه ای است که می تواند برای او بیاورد. این رقابتی که بین مدارس دولتی و غیر دولتی شکل می گیرد ،



# چه خبر از وزیر؟؟؟؟



خب آقای وزیر! وقتش نرسیده یک گزارش بدید ببینیم این بخشنامه به کجا رسید و چند نفر موقعیت های فسادزاشون نابود شد؟؟؟



# حرف دانشجو :

## آموزش مجازی

# ترمی که گذشت...

گزارشی از

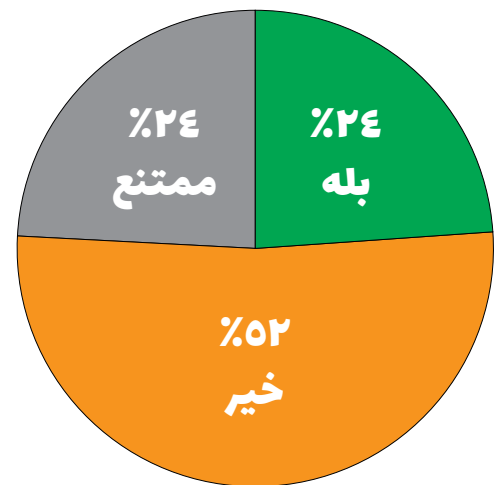
علیرضا گلوی

دانشجوی آموزش زیست شناسی

ورودی ۹۶

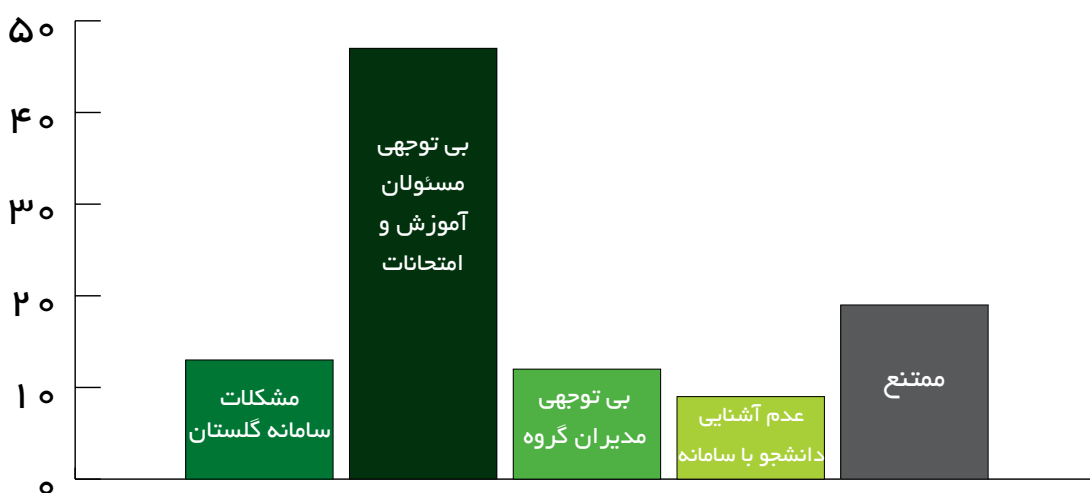


با توجه به ترمی که گذشت ، از نحوه آموزش مجازی که دانشگاه انتخاب کرده رضایت داشتید؟؟



طبق نظرسنجی های انجام گرفته در کانال بسیج دانشجویی پردیس شهید بهشتی ، ۵۴ درصد دانشجویان شرکت کننده در نظرسنجی، از کسر حقوق خود در دوران کرونا گله مند هستند و همچنان مشکلات صنفی برای آنها دغدغه است؛ این در حالی است که دانشگاه فرهنگیان مدعی شده این پول را خرج آموزش مجازی کرده در حالیکه ۴۶ درصد دیگر، باور دارند مشکلات آموزشی در حال حاضر مهمترین معضل دانشگاه فرهنگیان است؛ دانشگاهی که دانشجویانش نمره ۱/۷۵ از ۴ به عملکردش در « نظر گرفتن نیازهای حال حاضر و آینده وزارت آموزش و پرورش» میدهند و ۱/۷۴ از ۴ به عملکرد دانشگاه در «ایجاد آمادگی علمی و عملی در فراگیران» داده اند، بنظر می رسد که باید در سیاست های خود تجدید نظر کند. از بین ۱۳۰ دانشجوی پردیس شهید بهشتی قریب به ۷۰٪ (۹۰ نفر) از فرایند آموزش مجازی دانشگاه فرهنگیان ناراضی هستند، که ۲۵ درصد آنها مشکل اصلی را در خارج از مدیریت دانشگاه یعنی اینترنت می دانند. اما بیش از ۶۰ درصد این افراد مشکلات را در مدیریت دانشگاه می دانند؛ مواردی از قبیل اختلال در سامانه LMS با ۲۷٪ ، عدم آشنایی اساتید با سامانه ها و عدم التزام و توجه آنها به آموزش مجازی با ۲۴٪ ، عدم آشنایی دانشجویان با سامانه ها و عدم التزام و توجه آنها به آموزش مجازی با ۷٪.

## علت اصلی مشکلات انتخاب واحد در هر ترم کدام است ؟





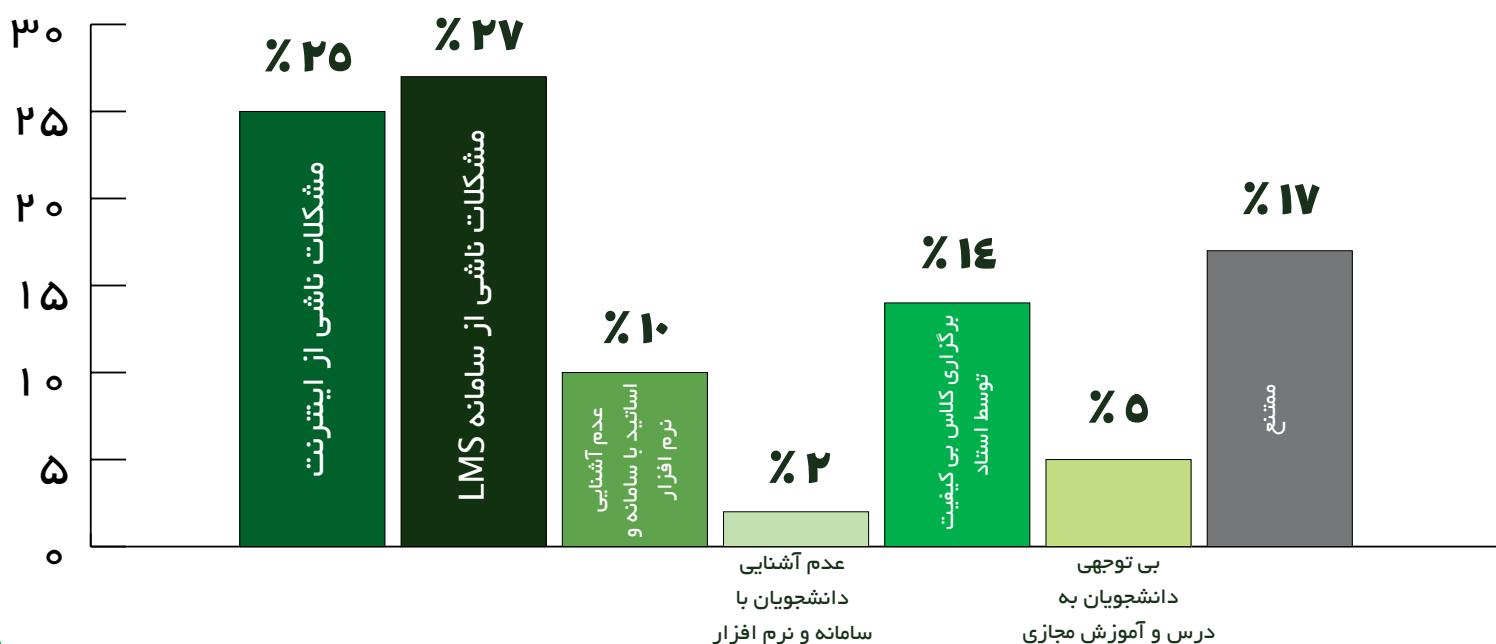
شاید بتوان اندکی برای دانشگاه و مسئولان و اساتید محترم در کمی ها و کاستی های آموزش مجازی بدلیل جدید بودن این امر، حقی قائل شد.

اما انتخاب واحد ترم دوم سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۴۰۰ نشان داد که این قصه سر دراز دارد. متأسفانه بنده بعنوان دانشجویی که آخرین انتخاب واحد دوران دانشجویی ام را انجام دادم، به یاد ندارم که در یکی از این ۸ ترم بدون دغدغه و مشکل انتخاب واحد انجام داده باشم. موضوعی که هم قبل از کرونا و هم بعد از کرونا و احتمالا در دوران پسا کرونا همچنان معضل دانشجویان دانشگاه فرهنگیان خواهد بود. از جامعه آماری ۱۱۸ نفر شرکت کننده در نظرسنجی کانال بسیج دانشجویی ۱۵/۲۵ درصد مشکلات سامانه گلستان و اینترنت، ۵۸/۴۷ درصد مسئولان امتحانات و آموزش، ۱۴/۴ درصد مدیران گروه و ۱۱/۸۶ درصد نیز عدم آشنایی دانشجویان با فرایند انتخاب واحد را علت اصلی مشکلات انتخاب واحد می دانند.

اینکه نزدیک به ۶۰ درصد دانشجویان معتقدند علت اصلی مشکلات انتخاب واحد مسئولان امتحانات و آموزش هستند، به معنای واقعی کلمه فاجعه آمیز است.

همگان میدانیم که انتخاب واحد در دانشگاه ما یک نمایش است که اندکی حس تفاوت بین دانشگاه و مدرسه را درک کنیم و دانشجو عملا انتخاب خاصی انجام نخواهد داد. شاید از ۲۰ واحد در یک ترم دو یا سه واحد که آنهم معمولا دروس عمومی است و احيانا کارورزی ها معنای دقیق انتخاب واحد در آنها دیده شود. با این حال اینکه دروس در سامانه در زمان خود کاشته نشود یا دسترسی دانشجو به دروس انتخابی کاسته شود و برای هر مشکلی او را حواله کنیم به حذف و اضافه زیبا نیست. آیا کسی برای این کم کاری ها پاسخگو خواهد بود...

## بیشترین معضل آموزش مجازی در ترم گذشته کدام مورد است ؟



# اساتید برتر

دلسوزی، تلاش و کوشش شما عزیزان در تعلیم و تربیت و انتقال معلومات و تجربیات ارزشمند در کنار برقراری رابطه صمیمی و دوستانه با دانشجویان و ایجاد فضائی دلنشین برای کسب علم و دانش و درک شرایط دانشجویان در این روزهای کرونایی حقیقتاً قابل ستایش است. از این رو بر خود وظیفه میدانیم در کسوت شاگردی از زحمات و خدمات ارزشمند شما اساتید گرانقدر تقدیر و تشکر نماییم.

## جناب آقای حیدری

استاد محترم درس هدایت و مشورت در اسلام

## سرکار خانم ذاکر

استاد محترم دروس بیوشیمی، سیستماتیک گیاهی و زبان تخصصی

## جناب آقای شرفی

استاد محترم درس فلسفه تعلیم و تربیت در ج.ا.ا.

## جناب آقای کیانی

استاد محترم درس جبر خطی

### پیمون 8

اساتید برتر، طی یک فراخوان مجازی توسط دانشجویان قدرشناس و دغدغه مند معرفی شده اند.

اساتید برتر بایستی دارای ویژگیهای زیر می بودند.

۱ \_ سطح علمی مناسب

۲ \_ تشکیل بیش از ۸ جلسه آنلاین و مقید بودن به برگزاری کلاس در هفته های آفلاین ، چه بصورت برخط و چه بصورت ارسال فایل

۳ \_ آشنایی کامل با سامانه های مجازی و استفاده درست از آنها

**سرکار خانم احمد آبادی**

استاد محترم درس شیمی معدنی ۱ و درس حرکت شناسی و بیومکانیک

**جناب آقای ثوابی**

استاد محترم درس روانشناسی و آموزش و پرورش کودکان با نیازهای ویژه

**جناب آقای کاظمی**

استاد محترم درس انقلاب اسلامی

**سرکار خانم حسینیان**

استاد محترم درس فیزیولوژی مقایسه ای انسان و جانوران ۲

**سرکار خانم نعمتی**

استاد محترم درس برنامه ریزی

**جناب آقای حسین زاده**

استاد محترم درس ژیمناستیک

۴ \_ همکاری با دانشجویان

۵ \_ ارزشیابی دقیق و صحیح « مثال افزایش سهم تکالیف بجای امتحان و یا برگزاری امتحان با پایین ترین ضریب تقلب»

۶ \_ تدریس روان و قابل فهم و انجام رفع اشکال

۷ \_ دارا بودن محبوبیت و مقبولیت در بین اکثر دانشجویان



# پرونده گفتگانی :

## سند تحول



# تجربه ناخوشایند از سند

حسن قانعی

دانشجو آموزش ابتدایی

ورودی ۹۶



من به عنوان یک دانشجومعلم در جامعه مطرح هستم؛ یعنی هم دانشجو به حساب می‌آیم هم معلم. جدای از فضای معلمی، فضای دانشجویی هم اقتضائات خودش را دارد. فضایی که همیشه با رنگ بویی علمی عجین است. نمود این رنگ و بو می‌تواند نوشتن مقاله باشد یا شرکت در نشست‌های علمی، نشست‌هایی که به عنوان کلاس فوق برنامه در دانشگاه مطرح است.

روزی تصمیم گرفتم علاوه بر شرکت در کلاس‌های دانشگاه، در یکی از این نشست‌های علمی شرکت کنم؛ نا سلامتی دانشجوی این مملکت هستم. بنابراین به سمت تابلوی اعلانات رفتم تا نشست مورد علاقه خودم را پیدا کنم. تاریخ اکثر نشست‌ها گذشته بود و این بدین معنا بود که آخر سال است و دیگر خبری از نشست‌های پی در پی نیست. اما در لایه لای این پوسترها، پوستری به چشم خورد که تاریخش نگذشته بود. این پوستر سبز رنگ بود و با فونت درشت نوشته بود (سند تحول). سند تحول برای من نه کلمه‌ای آشنا و نه غریبه بود. حس خاصی نسبت به این کلمه نداشتم. ذهنیت من نسبت به این کلمه نه بار منفی داشت نه بار مثبت.

با خودم گفتم خوب است برای خالی نبودن عریضه و گرفتن یک گواهی حضور مجانی به این نشست بروم. بنابراین از پله‌های ساختمان آموزشی بالا رفتم در پاگردی که همیشه می‌پیچیدم و به سمت کلاس‌ها می‌رفتم، اینبار ایستادم و به در نیمه باز سالن کنفرانس امام رضا(ع) چشم دوختم. صدایی زمزمه کنان از داخل سالن کنفرانس به گوش می‌رسید. ده قدمی لازم بود تا به دم در برسم. راه افتادم و در مسیر راه به زمین جلوی پایم نگاه می‌کردم. وقتی به دم در رسیدم با صحنه‌ای رو به رو شدم که برایم جالب بود. انگار غیر از مسئولین دانشگاه و چند دانشجویی که همیشه در همه‌ی نشست‌ها حضور دارند، کسی دیگری در سالن کنفرانس نبود. خالی بودن سالن تو ذوق میزد. سریع رفتم و همان دم در روی صندلی نشستم. سخنران به شدت داد می‌زد. رنگ چهره‌اش قرمز شده بود. رگ گردنش باد کرده بود و دانه‌های عرق از سر کپالش بیرون آمده بود. من حرف‌هایش را نمی‌فهمیدم. به نظر من که خیلی سخت و فلسفی صحبت می‌کرد. اما از این فشاری که به خودش می‌آورد، معلوم می‌شد واقعا مطلب مهمی را بازگو می‌کند. مطلبی که به خاطرش این همه عصبانی شده است. سخنران یک ریز صحبت می‌کرد و مجال صحبت کردن به دیگران نمی‌داد.

من سرم را پایین انداخته بودم و دیگر به حرف‌هایش گوش نمی‌کردم. سعی می‌کردم گذر دقیقه‌ها را با الکی چرخیدن در تلگرام و اینستاگرام تند تر کنم. در دنیای مجازی خودم غرق بودم که ناگهان دستی مرا از این چاه تاریک بی‌خبری بیرون کشید. این دست صدای یکی از مسئولین ما بود که از من می‌پرسید: آیا شما در میان واحد‌های درسی خود درسی در موضوع سند تحول دارید یا نه؟

با خودم کمی فکر کردم و فهمیدم این سوال را سخنران از جمع پرسیده است و مسئول دانشگاه برای اینکه سخنران را ضایع بکند و جواب او را بدهد این سوال را از من پرسیده که آیا واحدی درباره‌ی سند تحول دارید یا نه؟

اگر به او می‌گفتم نه، مسئول ما از اینکه نتوانسته جواب سخنران را بدهد ناراحت می‌شد. شاید هم تکه‌ای بارم می‌کرد که: خوابی! سرت را از گوشی بیرون بیاور.

بنابراین با اینکه نمی‌دانستم دقیقا سند تحول چیست یا واحدی با این موضوع داریم یا نه به او گفتم آری داریم.

گل از گلش شکفت گفت واقعا چند واحد؟؟؟

به طور شانس‌ی گفتم چهار واحد.

بیشتر خوش حال شد دستش را برد بالا تا جواب سخنران را بدهد. همان موقع بود که فهمیدم عجب گندی زده‌ام. اگر چنین واحدی وجود نداشته باشد و سخنران مسئول ما را ضایع کند. روزگار من سیاه است. هنوز می‌خواستم به مسئولان بگویم که مطمئن نیستیم، دیدم ایشان روی پا ایستاد و باصلاط و غروری که آکنده از ژرفای علم بود گفت: آقای سخنران این حرف شما اشتباه است. ما در مورد سند تحول واحد درسی داریم نه یک واحد بلکه چهار واحد هنوز حرف مسئول ما تمام نشده بود که سخنران گفت: غلط کردی!!! اصلا چنین چیزی وجود ندارد...

جمعیت جا خورد. مسئول ما هم به تته پته افتاد. رنگ صورتش از خجالت قرمز شده بود.

با خودم می‌گفتم خوب تقصیر خودت است. مسئول دانشگاه که نداد ما چه واحد‌هایی داریم یا نداریم، به چه جهت مسئول دانشگاه شده است.

نگاه غضب‌ناکی به من کرد و نشست. دیگر فهمیدم بد بخت شدم. با خودم فکر کردم تا جلسه تمام نشده باید آن را ترک کنم اکنون این مسئول مثل مار زخم خورده است. اگر اسم و شماره دانشجویی‌ام را بگیرید مرا به خاک سیاه می‌نشانند...

همانطور که نقشه فرار می‌کشیدم می‌دیدم که مسئول دارد زیر چشمی به من نگاه می‌کند. در این نیم نگاه هزار حرف نگفته بود که همان نگفته بماند بهتر است. در گیرودار این کشمکش بوم و منتظر فرصت. عرق بر صورتم نشسته بود و دستم می‌لرزید. تا مجری جلسه اعلام کرد صلواتی بفرستید متوجه شدم مسئول ما چشمش چرخید به سمت حضار. از فرصت استفاده کردم و مثل تیری که از کمان رها می‌شود از جا پریدم و به سمت پله‌ها رفتم. نفهمیدم چقدر تا پله‌ها را طی می‌کنم. با خودم می‌گفتم: بیا خوب شد آمدی گواهی حضور بگیری، حالا باید گواهی کفن و دفن بگیری. اصلا متوجه نشدم چه طوری به سلف رسیدم. از همان روز به بعد ذهنیت من نسبت به سند تحول منفی شد. هر جا که این کلمه را می‌شنیدم از آن بد می‌گفتم. حتی در چند مقاله برعیوب سند تحول افزودم و دیگر قدمم را در نشست‌های علمی نگذاشتم. هر جا که مسئول خودمان را می‌دیدم یا پنهان می‌شدم یا راهم را کج می‌کردم مبادا مرا ببیند و دمار از روزگارم درآورد.

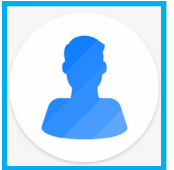


# سند تحول از منظر استاد درس

دکتر حسین شرفی

استاد درس فلسفه تعلیم و تربیت در ج.ا.ا.

دکترای فلسفه تعلیم و تربیت از دانشگاه فردوسی مشهد



سومین دلیل برمی‌گردد به خود شخص استاد. ممکن است استاد نتوانسته باشد آن ارتباط درست را با دانشجو برقرار کند. آن هم می‌تواند به دلایل مختلفی باشد. مثلاً پیش فرض های استاد. مثلاً گاهی استاد با خود می‌اندیشد که این مطالب برای خود او بسیار بدیهی است. به علت تخصصی که در این رشته دارد و همچنین آشنایی که با واژه ها و اصطلاحات دارد، این ادراک نادرست در او به وجود می‌آید که دانشجو نیز می‌تواند با بدیهیات ذهن او ارتباط برقرار کند و آنها را بفهمد. بنابراین در تدریس و توضیح مفاهیم، بر همین پیشفرض اکتفا می‌کند و به توضیحات حداقلی نیز نمی‌پردازد.

دلیل دیگر می‌تواند تعهد استاد به سرفصل‌ها باشد. تعدد سرفصل‌ها و محدودیت زمانی باعث می‌شود که مقداری از مطالب مغفول بماند. استاد برای رسیدن به سرفصل‌ها، فرایند تدریس را تسریع می‌بخشد، بنابراین ایجاد فهم و تفهیم مطلب برای دانشجو سخت می‌شود.

## چه راه حلی برای اصلاح این روند دارید؟

خب یکی از راه حل‌ها، نگارش کتاب دانشگاهی مرتبط با درس است. فلسفه اسلامی به دلیل واژه‌ها و اصطلاحات آن، پیچیده است و باید به یک متن علمی تبدیل شود تا برای دانشجو قابل فهم باشد. متن بایستی ساده و گویا و شفاف شود تا دانشجومعلم ما بدون کمترین ابهام آن مطلب را درک کند. یعنی با یک تبیین ساده از طرف استاد و یا یک مطالعه از طرف خود دانشجو متن فهم شود. بنابراین روانی و آسانی متن شرط مهم ادراک مفاهیم آن است.

دومین ایده که من به ذهنم می‌رسد همان بحث نیاز است. در دانشجو باید آن احساس نیاز به وجود بیاید. بایستی بین آن متون فلسفی و آنچه دانشجو در شغلش در پیش دارد، ارتباط برقرار کنیم. دانشجویی که می‌خواهد در حوزه تخصصی مربیگری - یعنی دبیری و معلمی - ورود پیدا کند، از چالش‌های اصلی که می‌بیند این است که چگونه در کلاس درس یادگیری را به حداکثر برساند؟ چگونه دانش آموزان خود را هدایت و تربیت کند؟ خب چالش‌های مختلفی را هم شنیده‌است که چگونه در برابرش به وجود می‌آید. به هر حال خودش دانش آموز بوده و شاید این چالش‌ها را با چشم خود دیده. خب به دنبال ابزارهایی است و نحوه مواجهه با آنها را می‌خواهد بداند. در عمده دروس نظری که دانشجو می‌خواند، شاید کمتر این را پیدا کند. دلیل آن هم متأسفانه شاید برمیگردد به سواد کمتر اساتید. رفع این نیاز وظیفه استاد است. البته خیلی زمان باید گذاشته شود روی موضوع زیرا که این موضوع (عدم نیاز به فلسفه) تبدیل به پیش فرض شده در دانشجویان و تغییر پیش فرض‌ها بسیار سخت و زمان گیر است اما به هر حال وظیفه استاد است.

اما استاد چگونه می‌تواند نیاز ایجاد کند؟

این امر مستلزم این است که ما همان فضای ارتباط بین مفاهیم فلسفی و تعلیم و تربیت را به صورت کاربردی برای دانشجویان فراهم کنیم. اگر این کار را بکنیم، ارتباط دانشجو با مفاهیم فلسفی بیشتر می‌شود. یعنی ما بتوانیم شرایط را به گونه ای فراهم کنیم که دانشجو احساس بکند

اکثر دانشجو ها طبق نظرسنجی صورت گرفته نتوانستند با محتوای سند ارتباطی بگیرند و برای آنها گنگ و مبهم بوده است. به نظر شما علت چیست؟ آیا اشکال در نحوه ارائه درس توسط استاد است یا سنگینی خود متن سند یا... ؟

تعداد زیادی از دانشجویان نتوانسته‌اند ارتباط مناسبی با این محتوا برقرار کنند به ویژه کسانی که رشته تحصیلی آنها در مقطع متوسطه، علوم تجربی و ریاضی بوده‌است، آن هم به دلیل اینکه اصلاً با مباحث فلسفی آشنایی نداشتند و به یکباره با یک متن پیچیده فلسفه مواجه می‌شوند. این ثقیل بودن متن و پیچیدگی، ناشی از این است که نویسندگان متن توجهی به این نکته نداشتند بلکه وظیفه اصلی خود را صورت بندی مبانی فلسفی تحول در آموزش و پرورش می‌دیدند و چون متخصصین حوزه فلسفه اسلامی بودند، به همین جهت نوع نگارشی که صورت گرفته، نگارشی بسیار پیچیده است. البته فلسفه خودش پیچیدگی خود را دارد و فهمش مقداری مشکل است. متأسفانه تلاشی هم نشده که متنی ساده و صریح و علمی نگارش بشود. طوریکه در فهم یک جمله نیز دانشجو دچار مشکل است چه برسد به محتوای کلی متن! خوب این امر یکی از دلایل آن است.

دومین مطلب برمیگردد به اینکه اصولاً فلسفه تعلیم و تربیت جزء دروس معارف اسلامی یا تربیتی در دانشگاه فرهنگیان یا دانشگاه های دیگر است و ذیل دروس عمومی قرار دارد. یک نوع مقاومتی دانشجویان در ارتباط گیری با این محتوا ها دارند البته به صورت نادرست. یعنی دانشجو احساس نیاز نمی‌کند. دانشجویی که وارد دانشگاه شده آنچه را که احساس نیاز می‌کند در حوزه تخصصی خود است. در واقع این دروس تخصصی است که این نیاز را در دانشجو القا می‌کند. اینکه در آینده فقط این دروس به درد می‌خورد و مسیر شغلی و تحصیلی آن فقط از طریق این دروس طی می‌شود. دانشجو این دروس عمومی را نوعی مانع و محتوای بی‌فایده می‌انگارد. آن را وقت تلف کردن می‌داند. اگر در همه دانشگاه ها آن را بررسی کنید، این مقاومت را خواهید یافت. حال وجه پیچیدگی و سختی درس فلسفه را نیز به این موضوع بیفزایید. البته دانشجویانی نیز هستند که احساس لذت می‌کنند و نیاز خود را در فهم درس فلسفه تربیت و تعلیم می‌بینند و با جدیت و نشاط بیشتری وارد مباحث میشوند. اما خیلی از عزیزان نتوانستند ارتباط درستی با درس بگیرند. حتی در کلاس طرح سوال هم نمی‌کنند. این به دلیل همان عدم احساس نیاز است.

که اگر فلسفه را بخواند ، بر داشته‌هایش افزوده می شود و باعث تعامل بهتر در کلاس درس می شود و بهره‌وری بیشتری از زمانش به دست می‌آورد. این احساس نیاز را باید هنرمندان در دانشجو به وجود آورد. بنده این کار را در ابتدای ترم انجام می‌دهم. در جلسات اول مقداری چالش‌های فکری را مطرح می‌کنم که دانشجویان و اصلاً نسل جوان عمدتاً با آنها روبرو می شوند. به ویژه این چالش‌ها را به مکاتب فلسفی ربط می دهیم و بعد مکاتب فلسفی غرب را معرفی می‌کنم و ارتباط آن با تعلیم و تربیت را شرح می دهیم و با این کار این زمینه را فراهم می کنیم که دانشجو تشنگی بیشتری نسبت به فهم مطالب فلسفی کسب کند. اینکه این مکتب غربی این بحث‌ها را مطرح کرده‌است ، خب فلسفه اسلامی چه می خواهد بگوید؟ اینجا چالش اصلی ایجاد می شود تا ورود اصلی به مباحث صورت گیرد.

## با توجه به نگاه تمدن ساز و حیاتی سند در آینده تربیتی کشور ، آیا بهتر نبود واحدهای درسی بیشتری به سند اختصاص داده شود؟

پاسخ بنده منفی است. همانطور که خدمت شما عرض کردم ، در اکثر دانشگاه‌ها ، درصد بالایی از دانشجویان ارتباط موثری با دروس عمومی و علی‌الخصوص فلسفه برقرار نمی‌کنند. در دانشگاه فرهنگیان تعداد دروس بسیار بالاست. حجم دروس تربیتی نسبت به دروس تخصصی مشخصاً تعدادشان بالاتر است. خب دانشجو احساس نارضایتی می کند که چرا باید اینگونه باشد؟ این نارضایتی در گفت و گوهایی من در کلاس با دانشجویان نیز شنیده می شود. البته این استدلال خودش را دارد که چرا باید دروس تربیتی بخوانند. متخصص دروس تربیتی حتی ممکن است در خارج دانشگاه فرهنگیان و در رشته‌های علوم تربیتی نیز پرورش یابد. خب ما همچنین متخصص زیست شناسی یا متخصص شیمی نمی خواهیم در دانشگاه فرهنگیان تولید کنیم. ما مربی شیمی یا مربی زیست شناسی می‌خواهیم تربیت کنیم. یعنی در وهله اول بایستی مربی باشد. بنابراین حجم دروس تربیتی بیشتر است. خب این حجم زیاد معضلی را ایجاد می کند و آن همان احساس مقاومت و نوعی جبهه گیری نسبت به دروس عمومی است. خب با این وضعیت ، حتی برای سند تحول که می‌گویم ضروری و مهم است ، آیا این عقلانی است که تعداد واحد‌ها را زیاد کنیم؟ به نظر من نه عقلانی نیست. همچنان که الان برای درس فلسفه تعلیم و تربیت و مباحث مرتبط با فلسفه ، ۵ واحد وجود دارد. یک فلسفه دو واحدی و یک فلسفه سه واحدی. فلسفه تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران و فلسفه تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران. هرچه مفاهیم تکرار شود ، به نوعی زننده میشود برای مخاطب. ما در دروس تربیتی در دانشگاه فرهنگیان می بینیم مکرراً بعضی حرف ها تکرار میشود. لذا آن چیزی که مهم است افزایش تعداد واحد های درسی برای این درس نیست بلکه مهم شیوه انتقال و آموزش است و تا همان احساس نیاز ایجاد نشود جذب شدن دانشجو به دروس سخت است.

## آموزش مجازی تا چه اندازه به پیاده‌سازی اهداف درس فلسفه تربیت آسیب وارد کرده است؟

نتیجه کار کاملاً از پیش مشخص شده است. طبیعتاً آموزش در شرایط حضوری بسیار با کیفیت‌تر است. ارتباط بین استاد و دانشجو در کلاس ، همچنین ارتباط چشمی در شرایط حضوری ، کیفیت آموزش را در حد بالا نگه می‌دارد.

ماهیت درس فلسفه تعلیم و تربیت ، speaklative است. استدلالی است. بنابراین نیازمند تعامل چهره به چهره با دانشجو است. این تعامل چهره به چهره منجر به فهم بیشتر دانشجویان می‌شود و همچنین به سایر دانشجویانی که رغبتی ندارند نیز این میل به یادگیری را القا می کند. همچنین فعالیت های گروهی که می شود طرح کرد تا گفتگوی دانشجویان شکل بگیرد و ... . خوب اینها در فضای مجازی با کلی محدودیت مواجه است. درباره زیرساخت های ارتباطی که خودتان بیشتر در جریان هستید. از اینترنت کم سرعت تا قطعی صدا و عدم ارتباط تصویری و ... . خب در چنین حالتی استاد نظارتی بر نحوه فعالیت دانشجو ندارد و نمی داند که آیا دانشجو به مباحث گوش می کند یا خیر؟ در کلاس حضوری ضمن تعامل با یک دانشجو می تواند سایر دانشجویان را نیز تحت نظر داشته باشد اما در فضای مجازی اینگونه نیست. فضای مجازی عمدتاً باعث جداشدن دانشجو از مباحث می‌شود. گاهاً دانشجو با رغبت بالا طرح سوال می کند اما به علت مشکلات سخت افزاری و اینترنت میل پیگیری و یافتن پاسخ در او کاهش می یابد. البته این آسیب در همه دروس وجود دارد ولی در درس فلسفه و دروس محاسباتی ، مقداری آسیب آن بیشتر است. بنابراین در مقایسه با آموزش حضوری آموزش مجازی کیفیت مناسب را ندارد.

## تا چه اندازه چشم اندازهای سند در سایر دروس دانشگاه و یا جو تربیتی دانشگاه رسوخ کرده است؟

خوب در سند تحول ، شش زیر نظام تعریف شده است. یکی از این زیر نظام ها ، تربیت معلم و نیروی انسانی است که هر کدام از این زیر نظام ها بایستی سند تدوین شده و مشخص خودشان را داشته باشند. سند نظام تربیت معلم و تامین منابع انسانی از لحاظ اهداف و رویکردها تا جایی که من اطلاع دارم به صورت غیر مصوب و کلی موجود است. ما مشاهده می‌کنیم که این زیرنظام تا حد زیادی در درس ها و برنامه های دانشگاه فرهنگیان موجود است. یعنی برنامه درسی دانشگاه فرهنگیان مبتنی بر همین نگاه تحولی است. بر اساس شایستگی محوری است یعنی آن چیزی که در آموزش و پرورش به دنبال آن هستیم که شایستگی در دانش آموز ایجاد کنیم ، در مراتب بالاتر آن این برنامه در ایجاد شایستگی در معلم هم در دانشگاه هست. هدف آن تربیت یک معلم فکور

است. این را شما در برنامه درسی می بینید. در درس کارورزی و اهمیتی که با آن دادند یا در درس های دیگر مانند درس روایت پژوهی و اقدام پژوهی که در ذیل کارورزی به خوبی گنجانده شده است. این‌ها به دنبال این است که این مهارت و شایستگی را در دانشجو معلمان ایجاد کند. یا در سایر دروس مانند فلسفه و روانشناسی تربیتی و مشاوره و برنامه ریزی و قس علی هذا. خب به نوعی چشم اندازهای سند در برنامه درسی دانشگاه قابل مشاهده است.

در بحث جو تربیتی دانشگاه ، آن چیزی که بنده مشاهده می کنم ، تک تک عوامل این دغدغه را دارند که این فضای تحولی در دانشجویان ایجاد بشود و در جو دانشگاه نیز تلاش شده است تا با برنامه‌هایی این کار انجام بشود اما خروجی آن نیازمند پژوهش است تا مورد سنجش قرار گیرد که آیا توانسته آن تحول را در دانشگاه فرهنگیان و یا دانشجو معلمان ایجاد کند یا خیر؟

## چه مانعی را در عملی کردن چشم اندازهای پیشنهادی سند میبینید؟

در پاسخ به این سوال بحث زیاد است. سند تحول و تلاشی که برای تدوین آن صورت گرفته قابل تقدیر است و شکی در آن نیست اما موانع زیادی برای پیاده سازی آن است.

ببینید در سال ۱۳۹۰ که این سند رو به اجرایی شدن رفت تا اکنون که نه سال می گذرد آیا در طی این سال ها توانست آن تحول را ایجاد کند؟

جواب آن منفی است همه عوامل دخیل در نظام آموزش و پرورش پاسخشان به این سوال منفی است. می‌گویند که ما به آن تحول نرسیده ایم. در چشم‌انداز ۱۴۰۴ که قرار بود با استفاده از این سند به آن تحول فوق العاده برسیم ، با وضع موجود در این ۴ سال آتی نیز به تحول نخواهیم رسید.

خوب موانع چیست؟

یکی از موانع آن عجله و شتابی بود که در اجرای این برنامه وجود داشت آن هم برنامه‌ای با این وسعت. شما خودتان گسترده‌گی سند و مبانی آن را می‌بینید. گستردگی راه کار ها را می بینید. خب شتاب و عجله در انجام کار باعث شد که این برنامه موفقیت آمیز نباشد. بهتر بود گام به گام و قدم به قدم با ذکر اولویت‌ها جلو برویم. نیازمند این بود که آن عناصر پیشران و محرک بیشتر به آنها اهتمام ورزیده شود.

یکی دیگر از آن موانع ، عدم تعیین و توصیف وضعیت موجود بود. خب بایستی فاصله وضع موجود و وضع مطلوب مشخص می‌شد و می دانستیم که الان در چه وضعیتی قرار داریم. آیا این عقلانی بود که ما بخوایم تا ۱۴۰۴ با این شدت و حدت به این وضع آرمانی برسیم؟ آن هم بدون اینکه این وضع موجود را مشخص کرده باشیم و فاصله را بدانیم و نیازهای اساسی را درک کنیم و مورد توجه قرار دهیم؟ یکی از موانع همین عدم بررسی ظرفیت های موجود بود ؛ معلم ما ، ظرفیت‌های مدارس ما ، ساختارهای مدارس ما ، برنامه درسی و... .

از عوامل دیگری که مانع این شد این بود که ما به تحول در سازمان های خارج از نظام آموزش و پرورش فکر نکردیم. همانطور که سند اشاره کرده است ، مولفه ها و ارکان متفاوتی بر روی امر تعلیم و تربیت اثر گذارند. خود این سازمان‌ها توانستند خودشان را همراه با آموزش و پرورش کنند؟ آیا رسانه ها به این میحث ورود کردند؟ حتی رسانه ملی هم در این زمینه کم کاری زیادی انجام داد. خب رسانه یکی از اثرگذارترین عوامل بر تربیت بود ؛ همانطور که در متن مبانی نظری می خوانیم. رسانه همراهی نکرد ، بایستی هم‌افزایی می کرد با آموزش و پرورش.

## آیا درس فلسفه تربیت میتواند نقطه شروع تحول در آپ باشد و آیا این رسالت را به دانشجویان منتقل کرده است؟

به این سوال اینگونه می توانم پاسخ بدهم ، ببینید هر نوع تحول و هر نوع دگرگونی در جهت مطلوب ، مستلزم تغییر نگرش است ، مستلزم تغییر دیدگاه است متناسب با آن تحول و تغییر. شما نمی توانید تغییر و تحول ایجاد کنید با دستور دادن با فشار با تهدید. تنها زمانی می توانید تحولی ایجاد کنید ، چه در یک فرد و چه در نهاد اجتماعی آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت که تمام عوامل موثر در آن حوزه دست به کار بشوند. آمادگی آنها نیز از طریق تغییر نگرش آنها ایجاد شود. تاکید سند تحول بر معلم فکور و اندیشمند است. این تاکید در برنامه درسی دانشگاه و دانشگاه فرهنگیان نیز موجود است. اگر شما می‌خواهید تحول ایجاد کنید ، باید این تغییر نگرش را کلید بزنید. تغییر نگرش را چگونه می توانیم ایجاد کنیم؟ هنگامی که افراد را از لحاظ عقلانی اقناع کنید. هنگامی که اهداف و چشم اندازهای تحول و تغییر را به صورت یک عقیده و باور در ذهن افراد ایجاد کنید. خصوصاً در آموزش و پرورش اگر تحولی بخواهد ایجاد شود ، معلم باید این کار را انجام بدهد. این معلم بایستی باورهایش تغییر کند. متحول بشود در جهت همان اهداف و چشم اندازها. خب این تغییر نگرش و این اقناع عقلانی بهترین بستر ایجادش درس فلسفه است. بهترین حوزه برای این اقناع سازی و تغییر باورهای عقلانی این است که ما از طریق فلسفه ورود کنیم. فلسفه کارش همین است. فلسفه باید در باورها و نگرش های قدیمی افراد تشکیک ایجاد کند و او را به سمت تفکر درباره باورها و اعتقادات جدید سوق دهد. این تغییر باور در درس فلسفه تربیت می تواند رخ دهد به شرط آنکه بسترش ایجاد شود. استاد توانمند ، متن مناسب ، اهداف مناسب و ... . با این نوع نگرش ، درس فلسفه تربیت می تواند نقطه آغاز تحول باشد. بایستی این نگاه در دانشجو به وجود بیاید که یک مربی است و باید تحول و انگیزه لازم را ایجاد کند.

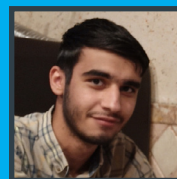
اما در حال حاضر که با دانشجویان گفت و گو می‌کنیم ، متوجه می‌شویم که اکثر آنها دیده تحولی ندارند. یعنی به این عقیده و باور نرسیده اند که می توانند به عنوان یک فرد تحول خواه و یک مربی تغییر دهنده در جو آموزش و پرورش حاضر شوند.

# کنکور و مسئله انتخابات

محمدرضا ظفرپاشانژاد

دانشجو آموزش زیست شناسی

ورودی ۹۸



کنکور یعنی چه؟ یعنی خلاصه کردن ماحصل تلاش ۱۲ ساله دانش آموز و سرپرستانش در ۴ ساعت و اندی. اگر از همه معایب آن چشم‌پوشی کنیم یک عیب که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد همین تربیت دانش‌آموز نتیجه‌محور است. دانش‌آموزی که تلاش می‌کند تا نتیجه‌ی مطلوب را به دست آورد؛ با هر روشی و با صرف کمترین زمان ممکن. به روشش کاری ندارم که البته هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. موضوع بحث زمان است. اینکه ۱۲ سال تلاش فرد را در ۴ ساعت خلاصه کنیم و آنهم در پاسخ به ۲۰۰ و اندی سوال، به خودی خود آن همه زمان صرف شده در تربیت دانش‌آموز را زیر سوال می‌برد، اما این راهم بگذاریم کنار.

کسی موفق است در کنکور یا کسی نتیجه بهتری را به دست می‌آورد که بتواند سریعتر به سوالات پاسخ بدهد. کنترل زمان داشته باشد. جملاتی این‌چنینی که نقل محافل مشاوره‌هاست. سوال ساده‌ای مطرح می‌شود و آن این است که چگونه میتوان این زمان کم را طی کرد؟ پاسخ بسیار راحت است و البته معیار سنجش مشاور خوب از بد نیز هست، پاسخ در یک کلمه خلاصه می‌شود: «فرمول». هرکس فرمول بیشتری بداند زمان کمتری صرف می‌کند و موفق‌تر است. فرمولی که هم مختص دروس محاسباتی مثل ریاضی و فیزیک نیست. فرمول با این معنای خود به همه دروس اطلاق می‌شود.

کمی بیشتر در معنای فرمول عمیق شویم. ببینید برای حل فرضا یک مسئله تابع، به شما می‌گویند که ضریب  $x$  می‌شود شیب خط. شما نیز آنرا بعنوان یک فرمول حفظ میکنید و در برخورد با مسائل از آن استفاده میکنید. اگر کسی نباشد تا مفهوم شیب خط را برای شما تبیین کند تا ابد برای شما تئوری شیب خط مشخص نخواهد شد. تا ابد فرمول را حفظید بدون آنکه بدانید اصلا شیب خط یعنی چه؟!

فرمول یعنی کوتاه کردن مسیر. در نگاه اول بسیار کاربردی و مفید است، اما هنگامیکه اصالت می‌یابد، دیگر تئوری و مفهوم مبحث از یاد خواهد رفت. دیگر نمی‌فهمید که اصلا تئوری شیب خط چیست؟!

کنکور یعنی اصالت فرمول، یعنی اصالت تاکتیک. یعنی برتری تاکتیسین بر تئوریسین (که ملاک در کسب اندیشه و فضیلت و علم، فهم تئوری آن است و فهم تئوری مقدم بر فهم تاکتیک است). غالب بر ۹۰ درصد افراد جامعه از فیلتر کنکور عبور می‌کنند و ناچاراند برای موفقیت، تاکتیسین شوند تا تئوریسین. چون زمان مهم است، ناچارند بجای تفکر و فهم دوساعته در تئوری شیب خط، تاکتیک دو دقیقه‌ای  $a$  ضریب  $x$  را بیاموزند. کنکور که به غلط لیلۃ القدر زندگی افراد جامعه می‌شود دارد ترویج تاکتیک می‌دهد تا تئوری. سخن از لیلۃ القدر آمد. خوشبختانه ادبیات لغوی لیلۃ القدر محدود است. تا می‌گوییم لیلۃ القدر چند کلمه بیشتر به ذهنمان نمی‌آید. کنکور، رمضان، انتخابات.

تربیت تاکتیسین به جای تئوریسین منجر به ترویج فضای ناآگاهی می‌شود. انتخابات یعنی تجلی جمهوریت و تجلی خردورزی تک تک آحاد ملت. سوالی بپرسم:

«چند درصد شما هنگام رای دادن، با آگاهی کامل به ادای این فریضه‌ی دینی-اجتماعی-سیاسی پرداخته‌اید؟»

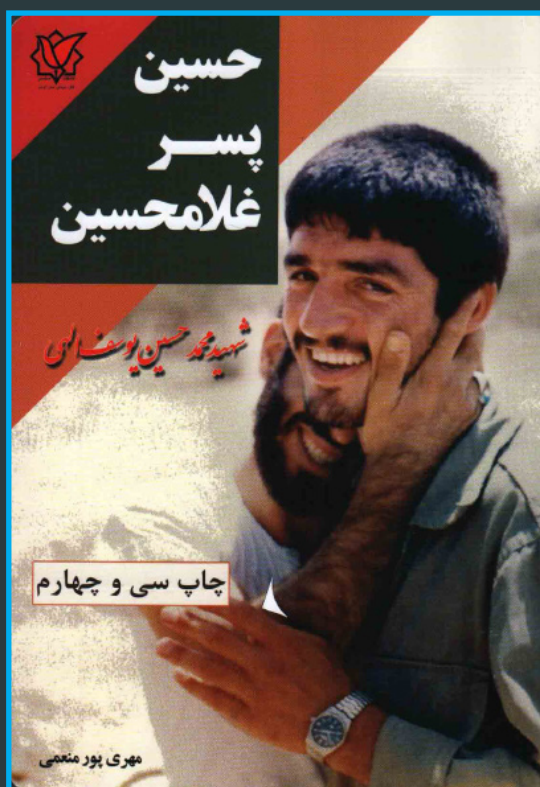
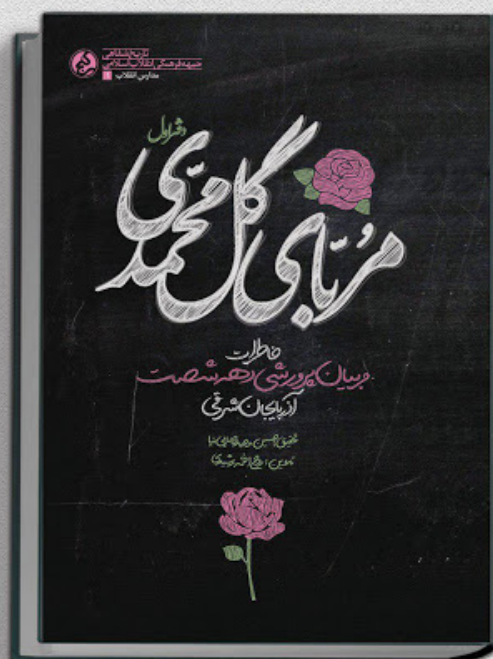
انتظار پاسخ ندارم. طبیعی است از جامعه‌ای که تربیت شده نظام نتیجه‌محور و کنکورمحور آموزش و پرورش است، تئوریسین انتخاباتی حاصل نشود. مشخص است که منظور از تئوریسین انتخاباتی، عالم بالکل نیست. مقصود کسی است که حداقلیات تفکر و اندیشه را در انتخابش درنظر بگیرد.

برویم سراغ جریانات قدرت. میان ما معلمان جمله‌ای رایج است که کنترل کلاسی که نخیه ندارد و توان هوشی دانش‌آموزانش پایین است، به مراتب از کلاس نخیه‌پرور و بصیرپرور راحت‌تر است. متأسفانه در فضای سیاسی فعلی جمهوری اسلامی نیز همین قاعده در جریان است. از طرفی کنکور مارا فرمولیزه می‌کند و از طرفی هم جهالت ما راه را بر کنترل جریانات قدرت بر رای ما باز می‌کند. می‌شویم بازیچه دست جریانات قدرت و نتیجه آن رای دادن‌های لیستی است. می‌رویم و به لیستی رای می‌دهیم که اصلا چیزی از آن نمی‌دانیم. حق هم داریم، به هرحال از دل نظام تاکتیسین‌پرور خارج شده‌ایم و دنبال فرمول می‌گردیم. چه فرمولی بهتر از «لیست» در صحنه جهاد انتخابات.

نمی‌توان گفت این سیاست کنکور و تربیت تاکتیسین برنامه‌ریزی شده‌است یا نه، اما ارتباطشان به هم کاملاً قابل درک است. انتخابات و رای دادن‌هایمان بیشتر از آنکه باعث رشد مبانی معرفتی و فکری‌مان شود، بازیچه دست جریانات قدرت شده‌است و ما بی‌خبریم...



مربای گل محمدی ، طعم و عطر یک دهه کار شورانگیز را تداعی می کند. مربای گل محمدی ، دست مارا می گیرد و با خود به گلستان گل های محمدی می برد. به کلاس ، به مدرسه ، به مسجد ، به اردوگاه ، به سینما و تئاتر و سرود ، به لحظه های مشایعت شهدا تا بهشت برین. خاطرات مربیان پرورشی دهه شصت ، در کنار هم ، گلستانی را تصویر می کند که گل های خوشرنگ این سرزمین ، در آن سرکشیده و قد افراشته اند.



خیلی خسته بود. نشست روی زمین و شروع کرد به تعریف کردن :

« امشب یک اتفاق عجیب افتاد ، موقع شناسایی وقتی وارد میدان مین شدیم ، به معبر عراقی ها برخوردیم . هنوز چیزی نگذشته بود که سر و کله خودشان هم پیدا شد. آنقدر به ما نزدیک بودند که ما نتوانستیم کاری بکنیم. همگی روی زمین خوابیدیم و آیه « و جعلنا ... » را خواندیم. ستون عراقی ها در آن تاریکی شب هرلحظه به ما نزدیکتر می شد. بچه ها از جایشان تکان نمی خوردند. نفس در سینه ها حبس شده بود. عراقی ها به ما نزدیک شدند و از کنار ما عبور کردند. یکی از آنها پایش را روی گوشه ای از لباس یکی از بچه های ما گذاشت و رد شد ولی با همه این حرف ها متوجه حضور ما نشدند... »

محمدحسین یوسف الهی از زبان حاج قاسم سلیمانی



@dm\_enghelabi

جهت برقراری ارتباط و ارائه پیشنهادات و انتقادات خود ،

میتوانید به آیدی :

@mr\_pashanejad

در پیامرسان تلگرام ، پیام ارسال کنید.

مدیر مسئول	مجتبی زنگویی
سر دبیر	محمدرضا ظفرپاشانژاد
تیم تحریریه	مجتبی زنگویی - حسن قانع - علیرضا گلوی - محمدرضا ظفرپاشانژاد - محمد صالح علی اکبری
طراح	محمدرضا ظفرپاشانژاد